

بررسی تطبیقی عقل و خرد در شعر پارسی و تازی (ناصر خسرو قبادیانی و ابوالعلا معری)

بشیر ذوالعلی^۱، مجید حاجی زاده عسکری^۲، روح الله هاشمی نژاد^۳

^۱ هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمان

^۲ هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمان

^۳ کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمان

چکیده

در سرودهای ناصر خسرو خرد به معنای نیرویی می‌باشد که انسان را به انجام اعمال خیر سوق می‌دهد و عقل از انجام شر باز می‌دارد اما در سروده‌های ابوالعلا معری عقل و خرد دارای یک مفهوم است بطوریکه اگر آدمی کار خیری انجام دهد به تکلیف است و اگر مرتکب شری شود طبیعت و سرشت اوست با تأمل در شعر آن دو می‌توان گفت حکیم ناصر خسرو خرد را راه‌گشای دیار دین می‌داند و هم‌جنبه‌های مادی و معنوی آن را در نظر گرفته و درحالی‌که عقل در خدمت دین و برای خداشناسی در آمده است اما ابوالعلا دین را عین عقل و عقل را عین دین می‌داند و تا حد زیادی روح مادی بودن را از آن سلب می‌نماید. در این مقاله سعی شده مفاهیم عقل و خرد در اشعار ناصر خسرو قبادیانی و ابوالعلا معری بررسی شود و سپس مفاهیم باهم مقایسه گردیده و تشابهات و تمایزات آن بیان گردد. نظر به اهمیت موضوع نگارنده بر آن است که نگاهی تازه به سروده‌های این دو شاعر داشته باشد و بسامد واژه عقل و خرد یا آنچه در ارتباط با آنها است به دست دهد. با تأمل در واژه‌های عقل و خرد و مفاهیم آن دو در سروده‌های آنها درمی‌یابیم که اشتراکات اعتقادی آنها بیش از وجوه تمایز است و سروده‌های دو شاعر نه تنها از نظر مفاهیم خردورزی تشابه دارند بلکه شکل و پیکره آنها نیز تا حد زیادی یکسان است.

واژگان کلیدی: ناصر خسرو، ابوالعلا، عقل، خرد و دین.

مقدمه

انسان این آفریده‌ی غیر قابل شناخت از بدو پیدایش تا کنون همواره در جستجو و تکامل تدریجی بوده است. امروز وقتی اوج تفکر انسان را در عرصه‌های مختلف علوم می‌بینیم در می‌یابیم که این اوج به تناسب گذشته است. زیرا با سرعتی که بشر به سوی کشفیات بیشتر پیش می‌رود قطعاً فردا در جایگاهی فراتر از امروز قرار خواهد گرفت؛ اما این که بشر در کدام پله از نردبان زندگی گام نهاده است و تا کجا سیر خواهد کرد همواره نا مکشوف خواهد ماند، انسان با نیروی عقل و خرد می‌تواند به کشف رازهای نهفته دست یابد، زیرا خویش را همواره نیازمند به درک آن پنداشته و دست یابی بدان را پیروزی و خوشبختی محسوب می‌کند.

به هر حال انسان که ترکیبی از ماده و روح است پیوسته در شناخت این دو نیرو تلاش می‌ورزد تا حقیقت خویش را دریابد و واسطه‌ای که بتوان به کشف این اسرار ره برد همانا علم است؛ اما چنان که ذکرش رفت انسان آمیخته روح و ماده است، البته در فرهنگ فارسی - عربی بعد از استیلای اعراب بر ایران و خراسان انتشار دین اسلام در مقابل آیین زردشتی، فرهنگ آریایی عربی با هم درآمیخت و چیزی به عنوان عرفان اسلامی در شعر بزرگان ما دخیل شد. چون اوج عرفان اسلامی در ایران بعد از بوجود آمدن مکتب عراقی روح ادبیات ما را فرا گرفت، قبل از آن دو دوران که مکتب خراسانی حاکم بود همواره خرد را همواره وسیله درک حقیقت می‌دانستند. خرد از دیدگاه ناصر خسرو نیرویی است که انسان را به انجام اعمال خیر سوق می‌دهد و عقل از انجام اعمال شر باز می‌دارد. بطور کلی عقل به خدمت دین درآمده و برای خداشناسی و در نتیجه آگاهی به نیک و بد مسئولیت اعمال و پاداش روز جزا نقش اولیه و قطعی دارد.

ناصر خسرو داشتن اخلاق پسندیده را امید یافتن بهشت و رستن از دوزخ واجب و علت در حصار دین و خرد بودن خود را ترس از عذاب ابدی و دوزخ می‌داند.

اما ابوالعلا معتقد است که عقل و خرد به یک مفهوم است. اگر آدمی کار نیکی انجام دهد به تکلیف و اگر مرتکب شری شود طبیعت و سرشت اوست از دیدگاه او هر خیری منقلب به رنج است و در صورت خاضع بودن در برابر عقل می‌تواند حقیقی باشد، چنانکه که همراه با عقل و اندیشه و تفکر نباشد مساوی ضلالت و گمراهی قلمداد می‌گردد.

این مقاله بصورت کتابخانه‌ای و از طریق مطالعه و بررسی آثار فارسی و عربی در زمینه‌ی عقل و خرد صورت می‌گیرد که ابتدا اقدام به فیش برداری و سپس تجزیه تحلیل آن‌ها خواهیم نمود و در پایان به یک نتیجه کلی دست پیدا خواهیم کرد.

پیشینه‌ی تحقیق:

نظر به اینکه ناصر خسرو یک شاعر خرد گراست و سعی دارد تمام تصمیمات خود را در باب سرودن شعر و یا ورود به دنیای سیاست و حمایت از شخصیت‌های مختلف تابع خرد خویش باشد از همین روی مرتب در اشعار خود از خرد یاد می‌کند. از سوی دیگر اگر به ادبیات عرب نیز نظر افکنیم عمدتاً شاعران تابع احساس بوده تا عقل، از همین رو ابوالعلا معری از نوادر شاعرانی است که عقل‌گرایی اهتمام ویژه‌ای داشته و سعی دارد کمتر تحت تاثیر عواطف و احساسات خویش قرار گیرد. البته مفهومی که عقل و خرد در ادبیات فارسی و عربی دارد پیشینه آن نشان می‌دهد که از کاربرد متفاوتی در آثار شاعران برخوردار است از همین روی با بررسی برخی از آثار تالیفی در مورد شعر ناصر خسرو دریافتیم که همه‌ی آن‌ها تنها به شخصیت شعری و همچنین عقل و خرد در شعر ناصر خسرو پرداخته اند

۱- جایگاه والای خرد و اندیشه ناصر خسرو بلخی (شفیقه یارقین) ۲- تحقیقی در احوال ناصر خسرو قبادیانی (سید حسین تقی زاده) ۳- زندگی ناصر خسرو در لابلای دیوانش (دکتر عبدالغنی برزین مهر) گفتنی است هیچ یک از این آثار ارزشمند به تطبیق آثار شاعران پارسی و تازی مخصوصاً ابوالعلاء و ناصر خسرو که از نظر مشترکی برخوردارند نپرداخته اند.

ناصر خسرو

حکیم ناصر بن خسرو بن حارث القبادیانی البلخی المروزی، مکنی به ابو معین و ملقب و متخلص به «حجت» گوینده و نویسنده و متفکر برجسته ی ایرانی است.

اینکه ناصر خسرو خود را مروزی قبادیانی نامیده، یا اینکه در دیوانش بارها اقامتگاه خود و خانواده اش را بلخ ذکر می کند، یک واقعیت است. او در قبادیان به دنیا آمد که در خارج از ایالت خود، شهرآباد و کوچکی بوده است. چون مرکز دولت قبادیان، مرو بوده، از این رو خود را مروزی نامیده است.

آغاز تحول در زندگی ناصر خسرو

عاقبت این سرگردانی و اضطراب روحی شاعر - که باعث می شد ذهن وقاد او به اصول عقلی و نقلی تسکین نیابد - در نتیجه ی خوابی که در ماه جمادی الاخر سنه ۴۳۷ در جوزجان دید خاتمه یافت. بعد از این خواب به قصد وصول حقیقت و یافتن جواب سوالات بی پایان خود با برادر کهنتر خود و غلامی هندی عازم سفر هفت ساله شد که مبدا یک دوره ی جدید در زندگانی او ست. او در این سفر چهار بار حج کرد و شمال شرقی و غربی، جنوب غربی، مرکز ایران، ممالک بلاد ارمنستان، آسیای صغیر، حلب، طرابلس، شام، سوریه، فلسطین، جزیره العرب، مصر، قیروان، نوبه و سودان را سیاحت کرد. او در طی این سفر سه سال در مصر به سر برد و به خدمت خلیفه ی فاطمی المستنصر بالله رسید و از طرف امام فاطمیان به مقام حجت خراسان منصوب و یکی از حجت‌های دوازده گانه ی فاطمیان در دوازده جزیره ی نشر دعوت اسماعیلیان شد و بعد از آن به قصد نشر و ترویج مذهب فاطمیان به وطنش خراسان بازگشت. ناصر خسرو در یکی از قصاید دیوان خود (صفحات ۲۳۱ تا ۲۳۵ دیوان)، یعنی همان شعری که حاوی تاریخ ولادت اوست و با مطلع «ای خوانده بسی علم و جهان گشته سراسر» آغاز می شود، گزارش بسیار جالبی از تکامل روحی اش را عرضه می کند. در این قصیده ی ۱۳۲ بیتی سیر و سلوک شاعر و بیداری او از خواب چهل ساله (به گفته ی خویش) و سرگردانی و تحری حقیقت و سیر در مذاهب گوناگون و پرسش هایی که اندیشه ی او را به خود مشغول کرده بود و در دیار خود جواب آن‌ها را نمی توان یافت، مطرح شده و سرانجام ناصر خسرو در قاهره مؤید فی الدین را یافته و به مراد خود رسیده است.

ابوالعلا معری

ابوالعلا معری دانشمند محقق و متفکر، فیلسوف که در فن شعر و ادب تازی شهرت بسزایی دارد.

«ابوالعلا (احمد) در شهری به نام معرفة النعمان واقع در شام، میان حمص و حلب در سال (۳۶۳ ه ق) متولد شد. نام پدرش عبدالله ابن سلیمان بود، که در علم و قضا و ثروت نام آور روزگار بود. مادرش نیز از دودمانی بزرگ بود. ولی متاسفانه تاریخ جزئیات زیادی از زندگی او به دست نمی‌دهد. ابوالعلا در چهار سالگی دچار بیماری آبله شد و بر چهره اش نقش زشتی وبر دیدگانش مَهر کوری زد. او اگر چه چشم از دیدن زیبایی های جهان فرو بست ولی با دلی روشن به سوی تحصیل و دانش رفت و بعدها دارای شهرت شد.» (عبدالجلیل، ۱۳۵۶: ۲۹۳)

این پسر نابینا، مقدمات علم را در همان معره نزد پدر آموخت. از اسرار لغت آگاه شد ولی هرگز این معلومات نتوانست روح حقیقت جوی او راسیراب کند. او در آن هنگام که سیف الدوله الحمدانی پرچم نهضت فرهنگی را افراشت، عصایش را برداشت و طلب گمشده ی خویش راهی دیار حلب شد. در آنجا ضمن رفتن به کتابخانه ها با علما به بحث نشست در محضر محمد بن عبدالله ابن سعد نحوی شاگرد ابن خالویه علم آموخت. از آنجا قصد انطاکیه کرد و این شهر هنوز در تصرف رومیان بود. در انطاکیه به کتابخانه ها و دارالعلم ها سرکشید و چیزها آموخت. بعد از آن به لاذقیه رفت و در دیری اقامت گزید و از راهبی که با فلسفه و علوم دینی آشنایی داشت علم های بسیار آموخت و سپس وارد طرابلس شام شد.

مقایسه شخصیت ناصر خسرو و ابوالعلا معری

در پس سیمای خشک و خشن ناصر خسرو، روحی مطمئن، استوار و مواج از تلاطم عشق به مردم، همان مردمی که او را

طرد کرده بودند، دیده می شود. اگر در قالب اشعار و مضامین متین، مردم را پند و اندرز و راه رسیدن به

کمال واقعی انسان را به آن ها نشان می داد

«ناصر خسرو هنرمندی فوق العاده است. شاعری است که سبکی ویژه ی خود دارد انسانی است که بیش از هر چیز به اندیشه ارج می نهد و از این رو میان او و مقلدانش تفاوت فراوان وجود دارد. محمد قزوینی او را جزء شش شاعر بزرگ ایرانی می شمارد (نظامی را مستثنی می داند) و گله می کند که پندارهای تجریدی مذهبی مفهوم شعرهایش را تاریک کرده اند». (ریپیکا یان؛ ۱۳۷۰: ۲۹۲)

با توجه به اینکه احساسات شاعرانه در او قوی است و راجع به طبیعت، گل و بلبل حسی بسیار قوی داشت، اطمینان می داد و مطمئن بود که چیزی ورای محسوسات و احساسات لطیف، زندگی بشر را هدایت می کند و آن عنصر اندیشه است. شاید متکی بودنش به عقل و خرد و از طرفی اعتقاد و ایمانش به خدا چنین شخصیت محکم و استواری را در او رقم می زد و او را در مقابل حوادث تاریخ روزگار مقاوم می داشت.

شخصیت استوار استثنایی ناصر خسرو وقتی بارزتر جلوه می کند که ثبات و ایثار او را در راه عقیده اش در نظر آوریم. مردی که خاندان و دستگاه و کار و آینده ی خود همه را بر سر مذهبش نهاد و به در به در، حرمان و رنج های فراوان تن در داده بود. چه محرکی جز ایمانی قوی می توانست داشته باشد.

همین نیروی درونی و معنوی و «کوهی که در جگر داشت» در - چارموج بلا و بدبختی - با همه آشفتن و ویرانی جسم و دل پر اندوهش - بدو نوید می داد که خرد وی را از سنگ سیاه به شاهوار بدل کرده است. (یادنامه ناصر خسرو، ۱۳۵۳: ۶۳۵)

ایوانف پیرامون شخصیت او چنین می نویسد:

«تاثیر زندگینامه افسانه آمیز ناصر خسرو، شخصیت او را لا محاله بزرگ جلوه داده است. وی بزرگترین ادیب زمان خود بود، در دولت اسماعیلی و بعدها در سلسله مراتب آن مقام والایی کسب کرد» (ایوانف ولادمیر، ۱۳۶۸: ۴۱۲)

«لیکن اشتباه است که ناصر خسرو را یک نفر ساده دل و عمیقا خاشع و آگاه از نقائص و عیوب خویش بدانیم. بر عکس، او از ارزش خود آگاه است و حتی خود را بالاتر از آثارش در نظر او از ارزش و اهمیت زیادی برخوردار است.» (همان: ۴۱۵)

و اما ابوالعلا معری، «او رقیق القلب بود، احساسی لطیف داشت؛ و سریع الانفعال و پر آزر بود. می خواست در همه جا مشهور باشد. موارد نقص بشر و شیوه ی مسخره کردن آن را نیک می دانست. گوشه گیر بود و دنیا را ناخوش می داشت. مزاج عصبی او، به همه چیز ظنینش کرده بود و آنچنان که مردم عاطفی هستند به بدبینی و تنهایی گرایشی فراوان داشت. طعامش عدس و انجیر بود. از گوشت، تخم مرغ، شیر، عسل و گوشت هر گونه حیوان دریایی پرهیز می کرد، لب به شراب نمی زد، به نماز سخت پایبند بود و دیگران را بدان تشویق می کرد» (حنا الفاخوری، ۱۳۶۱: ۵۰۳)

«او در خانه خویش ماند، در حالی که خود را به تدریس و تالیف و سرودن شعر ملزم نموده بود و با چند ده دینار در سال که از آب و ملک خویش بدست می آورد خود را قانع می ساخت. مدت چهل سال از خوردن گوشت حیوان و فرآورده های آن دوری می گزید و به گیاه و میوه و شیره اکتفا می کرد و علت آن را چنین می گفت که او فقیر است و نسبت به حیوانات رحم می کند» (احمد اسکندری و مصطفی عنانی، ۱۳۷۵: ۲۸۸)

ابوالعلا، به رغم حصارى که خود به دور خویش پیچیده بود، ذهن مواج داشت که از هر کرانه گوهری برمی داشت و آن را اضافه بر معلومات خود می کرد. شاید بعضی از خصیصه های اخلاقی و مذهبی او به مذاق برخی افراد خوش نیاید، اما مسلماً او فردی بود که به رغم تمام مشکلات جسمی و فقری که بر زندگی او حاکم بود، اندیشه ای استوار و دلی قوی داشت که از او موجودی کاملاً استثنائی ساخته بود و شاید برخی افراد از درک تمامی ابعاد وجودی او عاجز باشند.

وجود مردی چون ابوالعلا پنداری اندکی به معما شبیه است، نافهمیده مانده است و غالب نویسندگان مسلمان به سختی از او انتقاد می کنند و بر وی خرده می گیرند که چرا به کفر در افتاده است. اروپاییان از شکاکیت او سخن می رانند؛ اما به نظر می رسد که رفتار ابوالعلا پیچیده تر و گنگ تر از اینها باشد، وی هم با لوکوس، لوسین، ساکرون و مونتینی قابل مقایسه است و هم با ولتر، ولی با هیچیک واقعاً قابل انطباق نیست. وی ذکاوتی شکافنده و روحی لطیف و قلبی مهربان داشت. ابوالعلا به فقیران صدقه بسیار می داد. شاید به علت حساسیت زیاد بود که به گیاه خواری روی آورده بود. (عبدالجلیل، ۱۳۵۶: ۱۹۵).

با توجه به مطالب فوق باید گفت عقیده مردم در باره ی او متفاوت است. گروهی او را در اعلاء درجه ی تعظیم و تکریم مورد ستایش قرار می دهند، به گفتارش ایمان دارند، کردارش را بزرگ جلوه می دهند، بدون آنکه عمق حقایق گفتار او را درک کنند. گروهی نیز می گویند او آمیزه ای از حق و باطل و شک و یقین است و برخی کلمات او باعث انحراف از راه راست می گردد.

در هر حال او خردمندی والا بود که برایش میسر نشد تا در عالم تعمق کاملاً جستجو کند و راه و روش تفکر به وی باز شود و از سرگردانی نجات پیدا کند.

ابوالعلا در دورانی ظهور کرد که زمان اشاعه صناعت ادبی بود و او در آن بادی غرق شد و آثار گرانبها و گرانبهر و ارزشمند آن مرد نابینا هر فرد آگاهی را به اعجاب و می دارد.

عقل و خرد بهترین ابزار

نظام طبیعت و روند زندگی انسان به گونه ای است که در آن خطرهای نامحسوس دشمنان ناشناسی قرار دارند. حال راه کدام است؟ و ابزار مقابله چه چیزهای هستند؟ پاسخ این سوالات جایگاه اصلی و همچنین لزوم عقل و تدبیر را برای انسان روشن می کند. بر همین اساس دو شاعر نام آور (ناصر خسرو و ابوالعلا معری) در قالب اشعاری چند راجع به این موضوع نظرات خود را بیان کرده اند که اینک به بحث در مورد دیدگاههای این دو بزرگوار پرداخته می شود.

ناصرخسرو عقل و خرد را برترین، کارسازترین و در عین حال قوی ترین سلاح برای مقابله با نیرومندترین لشکر ها می‌داند. منظور او از دشمن دهر و روزگار است، با انواع و اقسام ترفند ها و حيله ها یا نفس شیطانی که بسی بزرگتر و صعبت است:

با لشکر زمانه و با تیغ تیز دهر
دین و خرد بس است سپاه و سپر مرا
عقل همی گویدم ((موگّل کرد
بر تن و جانت کرد گار مرا
نیست ز بهرتو با سپاه هوا
کار مگر حرب و کارزار مرا))
(همان: ۶۱)

تعبیر او از شکست، مغلوب شدن در برابر دشمنان است و پیروزی را به معنای به سلامت گذشتن او از تمامی خطرهایی می‌داند که وی را تهدید می‌کنند و آن طور که از محتوای کلام او بر می‌آید، عقل و خرد را به عنوان سلاحی می‌داند که لازمه ی هر انسانی است:

این عالم اژدهاست و از ایزد تو را خرد
پا زهر این قوی و منکر اژدهاست
(همان: ۱۳۴)

ناصرخسرو با نظری عمیق که حکایت از اندیشه ای ژرف دارد دنیا را مانند اژدهایی تصور می‌کند و می‌گوید تنها پادزهر سم مهلک اژدها، خردمندی است.

قلم سلاح و محبت به پیش تو سپر است
خرد تو را سپه است و سخن تو را علم است
(ناصرخسرو قبادیانی، ۱۳۷۳: ۱۴۱)

او در راه مبارزه با بلاهای روزگار، علاوه بر اینکه قلم، بیان و محبت را عناصری موثر برای مقابله می‌داند، خرد و خردورزی را مهمترین عامل برای پیروزی و نهایتاً موفقیت انسان به شمار می‌آورد.

بی لشکر عقل و دین نگرود
از مرد سپاه دهر مقهور
(همان: ۲۴۴)

و بالاخره تنها راه نجات بشر را مجهز بودن به دیانت و عقلانیت می‌داند.

خرد را عنان ساز و اندیشه را زین
بر اسپ زبان اندر این پهن میدان
(همان: ۳۶۲)

حال در مقام مقایسه با ابوالعلا باید بگوییم او، معمولاً قوی ترین چهره ای که از خرد نشان می‌دهد عقل را به عنوان زیر بنا و پایه ایمان، عدل و دین معرفی می‌کند، که البته زیر بنا و پایه ی محکم، خود سلاحی عظیم است؛ اما او به طور صریح عقل و خرد را به عنوان وسیله ی مقابله با دشمنان ذکر نکرده است، که البته از ارزش عقل به عنوان سلاح چیزی نمی‌کاهد:

إِذَا آمَنَ الْإِنْسَانُ بِاللَّهِ فَلْيُكِنِّ

لَيْبِيًّا، وَ لَا يَخْلُطُ بِإِيمَانِهِ كُفْرًا

(ابوالعلا معری، ۱۴۲۷: ج ۲: ۲۶۵)

(هنگامی که انسان به خداوند ایمان آورد بایستی خردمند باشد و کفر را با ایمانش در نیامیزد)

يَسُوسُونَ الْأُمُورَ بِغَيْرِ عَقْلِ

فَيَنْفَعُهُمْ أَمْرُهُمْ وَ يُقَالُ: سَأَسَهُ

(معری ابوالعلا، ۱۴۲۷: ج ۲: ۲۸)

(سیاستمداری حکام به این گونه است که: انجام اموراتشان از مجرای عقل و خرد نیست. بلکه حکم آن‌ها جاری می‌گردد و نام آن‌ها را سیاستمداران می‌گذارند)

در این جا او معتقد است که اجرای عدالت مشروط بر به کار بردن عقل است و جایی که انسان‌ها آگاهانه سلاح عقل را کنار گذارند، دشمنان عدالت و مردم دارای تسلط و ظلم و زور توجیه پذیر خواهند شد.

اما مگر انسان خلیفه الله نیست و مگر نه این است که قدرت خداوندی در نهاد او گذاشته شده است، پس چرا بعضی انسان‌ها همراه و برخی دیگر سعادت‌مند می‌شوند. آیا این عقل، این ودیعه‌ی الهی که در نهاد انسان قرار دارد، همان قدرت خداگونه‌ای نیست که گمراهان از آن غافل و سعادت‌مندان بدان توانمندند و برآستی بر همین اساس لزوم خرد در زندگی هر انسانی که طالب خوشبختی است روشن می‌شود. «در دنیا چه بسا افراد سالخورده هستند که گذشت سالیان عمر پاهای آنان را سست نموده، آنان را از حرکت طبیعی بازداشته است، اما عقل آنان در اوج کمالات انسانی در پرواز است» (محمد تقی جعفری، ۱۳۵۹: ۴۹)

عقل و خرد معیار ارزش‌ها

آنچه مسلم است در این جهان هستی هیچ شیئی و هیچ موجودی فاقد ارزش و بها نیست اما باید دانست که تعیین کننده‌ی ارزش، معیار و محکی دقیق است. انسان نیز به عنوان جزئی از هستی دارای ارزش است. با این تفاوت که ارزش او ورای ارزش دیگر موجودات است. بنابراین معیار و محکی که برای او بکار می‌رود باید بس دقیق تر از معیارهای دیگر باشد. حال باید دانست که محکم‌ترین و دقیق‌ترین معیار برای موجودی این چنین چیست؟ آیا ظاهر اوست؟ و اصلاً آیا معیارهایی این چنین ارزش واقعی انسان را مشخص و تعیین می‌کند یا نه؟ معیاری صحیح تر می‌بایست تا جایگاه اصلی او را نشان دهد. معیاری که در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها کاربرد داشته باشد. این جاست که باید گفت: آن چیزی تعیین کننده‌ی ارزش هر کسی است که رفتار او نشأت گرفته از آن باشد و آن چیزی نیست جز گوهر گرانبهای عقل. با توجه به این مطالب دیدگاه‌های این دو شاعر بزرگ را کلام آن‌ها جویا می‌شویم.

ناصرخسرو عقل را بعنوان معیار ی برای اعتبار دادن به شخصیت انسانی و بالا برنده‌ی بهای آدمی می‌داند که بدون آن فرد نه لایق فخر و غزت است و نه در خور ستایش و ثنا. بلکه او را انسان ناقصی می‌داند که حتی جایگاهش نیز مورد سوال قرار می‌گیرد.

مرگاو و خر و اشتر و دیگر حیوان را

گفتار به عقل است، که را عقل ندادند

(همان، ۷۷)

کی شود عز و شرف بر سرتوافسرو تاج
تا تو مرا علم و خرد رانکنی زین و رکیب
(همان، ۹۵)

او شرط بدست آوردن افتخارات و رسیدن به مدارج عالی را داشتن علم و خرد و استفاده صحیح از آن می‌داند:

جز عقل چیست آنکه بدو نیک و بد خلق
آن مستحق لعنتت و وین در خور ثناست
(همان، ۱۳۴)

در این بیت عقل بعنوان معیاری برای سنجش و تشخیص خوب و بد یا حق و باطل ارزیابی می‌شود:

هرچه دور از خرد همه بند است
این سخن مایه ی خردمند است
(همان، ۱۴۲)

ناصرخسرو ارزش خرد را منحصر به فرد و هر عملی که دور از خردمندی باشد را بند و بسته‌های خطرناک می‌داند.

خلاصه، او عقل را محکی می‌داند، برای تشخیص میزان ارزشهایی که ملاک قیمت هر کس را تعیین می‌کند:

اگر بسنجد با من تو را ترازوی عقل
برون شوی به گواهی ی خرد ز مشتبهی
(همان، ۵۲۸)

نیک و بد بنیوش و بر سنجش به معیار خرد
کز خرد برتر به دو جهان سوی من معیار نیست
(همان، ۱۲۸)

ناصرخسرو بارزترین معیار عقل را سخن می‌داند و پیش فرض داشتن عقل سالم را کلام صحیح و سخن متین را برخاسته از عقل سلیم می‌شمارد:

دل تو نامه عقل و سخنت عنوان است
بکوش سخت و نکو کن زنامه عنوان را
(همان، ۵۹)

سوی خرد جز که سخن نیست مرد
او سخن و کالبدش لعبت است
(همان، ۱۲۰)

سخن رسول دل و جان توست اگر خوب است
خرد دهد عقلا را که جانست محترم است
(همان، ۱۴۱)

زیر سخن است عقل پنهان
عقل است عروس و قول چادر
(همان، ۲۰۹)

و اما ابوالعلا معری خرد را علاوه بر این که معیار برای ارزش وجودی انسان می‌داند؛ دور کننده ی انسان از جهل نیز می‌شمارد:

فَخَذُ مِنْهَا بَمَا أَدَاهُ لَبٌّ
وَ لَا يَغْمِسُكَ جَهْلٌ فِي صَرَاهَا
(معری ابوالعلا، ۱۴۲۷: ج ۲، ۳۴۴)

(از میان آن‌ها [ادیان] آنچه را که با خرد سازگار است برگزین و نادانی ترا در ورطه آن‌ها فرو نبرد)

از آنجا که منبع دیدگاه های هر انسانی از عقل اوست، سایه خرد در تمامی اعمال و رفتار انسان محسوس و مشهود است و بنابراین بیهوده نخواهد بود اگر بگوییم اعمال و رفتار هر کسی ارتباط مستقیمی با طرز فکر او دارد. حال که به اهمیت لزوم عقل پی بردیم چه خوب است ما انسان ها معیارهای ظاهری را کنار بگذاریم و با دیدی وسیع و عقلی عمیق ابتدا خود را مورد بازبینی دقیق قرار دهیم و سپس دیگران را منصفانه و با محک عقل ارزش گذاری کنیم.

عقل و خرد بهترین راهنما

اصولاً مسیر ناهموار تاریک و پر پیچ و خم حیات آدمی به گونه ای است که انسان هیچ گاه بی نیاز از دلیل و راهنمایی مطمئن نیست. حال تنها راهنما و پیشوای درونی هر کس که هر لحظه او را یاری و دستگیری می کند چیزی جز عقل نیست. عقل به اعتباری رسول درونی آدمها است.

گفت من عقلم رسول ذوالجلال حجه اللهم امان از هر ضلال

(مولانا جلال الدین محمد بلخی، بی تا: ۲۵۲)

مضمون این بیت در روایات معتبری از منبع اسلامی وارد شده است. از آن جمله:

(الف) ابو عبدالله (ع) قال: «حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيُّ وَالْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَ بَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ».

(کلینی رازی، بی تا: ج ۴، ۳۶۰)

امام صادق فرموده است: حجت خداوندی بر بندگان پیامبر است و حجت میان بندگان و خدا عقل است. (کلینی محمد

یعقوب، ۱۳۴۸: ج ۱۶۰)

(ب) موسی بن جعفر علیهما السلام قال: يَا هِشَامُ، إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَ حُجَّةٌ بَاطِنَةٌ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ: فَالرَّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَمَّا البَاطِنَةُ فَالْعَقْلُ (همان، ۱۳۴۸: ج ۱۶۰).

ای هشام، خدا بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و حجت باطن، حجت آشکار پیامبران و امامان و حجت باطن عقول انسان ها است.

ناصر خسرو شخصیت انسانی را به گونه ای می داند که دو فرمانده و دو آمر در آن فرمانروائی می کنند. یکی نفس و دیگری قوه ی تعقل و تدبیر. یکی آمر به نازیبایی هایی که راهبر به سوی شقاوتها و تاریکی ها است و دیگری سوق دهنده به اصل زیبایی ها و آنچه جز سعادت و خیز چیزی در آن نیست.

دو راهبر به پیش تو استاده اند کز ایشان یکی عقل و دیگر هواست

(ناصر خسرو قبادیانی، ۱۲۶: ۱۳۷۳)

ابوالعلا معری نیز در این باب می گوید:

وَلَا تُجَلِّنَنَّ مَا الْأَخْلَامُ تَحْظَرُهُ

فَقَدَّ عَلِمْتَ بَانَ الرَّمَسِ مَحْلُول

(ابوالعلا معری، ۱۴۲۷: ج ۲، ۱۵۴)

(حلال ندان برای نفست چیزی که عقل حرام کرده بدون شک برایت ثابت شده است که مرگ و قیامت تو را فرا خواهد گرفت).

از نظر ناصر خسرو کسانی که عقل و خرد را که ودیعه الهی است سر فصل تمام فصول زندگی و سالار کاروان حیات خود و جامعه بشری می پندارند، براستی خود، نماد عقل و پادشاهان ملک وجودند:

چون دین و خرد هستمان چه باک است گر ملک دنیا به دست ما نیست

(ناصر خسرو قبادیانی، ۳، ۱۱۵: ۱۳۷)

بر جانور به جمله سخن گوی جانور زان است پادشا که بر و عقل پادشاست

(همان: ۱۱۶)

ابوالعلا معری برای عقل مقامی ارجمند قائل است و در این باب از متفکران زمان خود پیروی می کند. در نظر او عقل یکتا پیشوا و یگانه پیامبری است که به حقیقت راه نماید:

كَذَّبَ الظَّنُّ، لَا إِمَامَ سِوَى

العقلِ مُشِيرًا فِي صُبْحِهِ وَ الْمَسَاءِ

(ابوالعلا معری، ۱۴۲۷: ج ۱، ۴۰)

(مردم دروغ می گویند، هیچ پیشوایی جز عقل نیست. اوست که هر صبح و شام مردم را راه می نماید)

أَيُّهَا الغرُّ، إِنَّ خُصِمْتَ بِعَقْلٍ،

فَأَسْأَلُنَهُ فَكُلُّ عَقْلٍ نَبِيٌّ

(همان: ج ۲، ۳۵۵)

(ای فریب خورده، اگر تو را به عقل الفتی هست، از او بپرس که هر عقلی خود پیامبری است).

یا:

تَفَكَّرْ، فَقَدْ حَارَ هَذَا الدَّلِيلُ،

وَمَا يَكْشِفُ النَّهْجَ غَيْرُ الْفِكْرِ

(همان: ج ۱، ۳۳۶)

(فکر کن به راستی که این راهنما سرگردان شده است، چیزی جز اندیشه، راه روشن را نشان نمی دهد).

آنچه مسلم است اینکه عقل سلطانی قوی، امیری نافذ و شایسته ترین سالار بشری است و کسانی که از آن بهره می برند در درجه ی اول امیر نفس خود و سپس قافله سالار مسیر پر پیچ و خم زندگی اند.

عقل منزلتی فراتر از مقام امرا و حکام ظاهری دارد. چرا که راستین ترین رسول و عادل ترین حاکم و مطمئن ترین رهبر است. عقل هدیه ی الهی به انسان است که بدون پیروی از آن راهی جز بدبختی در پیش رو نیست.

عقل و خرد پشتوانه ای محکم

به طور کلی حیات مجموعه هستی به طور مستقل پایدار و پاینده نیست. انسان نیز به عنوان جزئی از این مجموعه از این قاعده مستثنی نخواهد بود. بدون بحث راجع به بعد جسمی، انسان دارای جنبه روحی و معنوی است که خصوصیت های متفاوتی دارد. از جمله نیاز به تکیه گاهی دارد که بتواند با اتکالی به آن، ابتدا جسم و روح خود را مصون و محفوظ از خطر ها نگه دارد. دوم آنکه با پشتیبانی از آن بتواند گام هایی در پیشبرد مقاصد والای خود بردارد؛ اما این نیروگاه عظیم چیزی نیست جز عقل که ودیعه ای است الهی.

ناصرخسرو خرد را تنها وسیله ی نجات انسان از دریای طوفانی و پر مخاطره ی زندگی می داند:

کشتی خرد است دست در وی زن
تا غرقه نگردي اندرین دریا
(ناصرخسرو قبادیانی، ۱۳۷۳: ۶۷)

ابوالعلا معری نیز معتقد است انسان جز با تکیه بر عقل، به ایمان خالص دست پیدا نمی کند و از این پهن دشت ظلمانی جز به مدد عقل راه نجاتی پیدا نخواهد کرد:

أما فی الأرضِ مِنْ رَجُلٍ لَبِيبٍ،
فَيُفَرِّقُ بَيْنَ إِيمَانٍ وَ كُفْرٍ؟
(ابوالعلا معری، ۱۴۲۷: ج ۱، ۳۰۳)
(آیا در روی زمین مرد خردمندی نیست که ایمان را از کفر تمیز دهد؟)

اشعار ناصرخسرو نشان می دهد که او خرد را تنها پشتیبان مستحکمی می شمارد که فقط در سایه سار آن شکوفا می شود و می تواند راه سعادت و خوشبختی و سرانجام مسیر بهشت را به سلامت طی کند:

هر که رود بر ره خرم بهشت
بی شک جز عقل نباشد عصاش
(ناصرخسرو قبادیانی، ۱۳۷۳: ۲۷۶)
ابوالعلا نقض عقل را به معنی پیمودن راه هلاکت می داند.

مَنْ أَهْتَدَى بَسْوَى الْمَعْقُولِ أَوْزَدَهُ
مَنْ بَاتَ يَهْدِيهِ، مَاءٌ طَالِمًا تَبَلَا
(ابوالعلا معری، ۱۴۲۷: ج ۱، ۱۶۶)

(چه؛ هر کس از آب رودخانه هدایت بپذیرد دیربست مرده است).

بر این اساس باید گفت: حیات انسانی از جنبه روحی و معنوی بسی پیچیده تر از حیات جسمی اوست. به همین سبب قدرتی فراتر از عوامل عالم ظاهری لازم است تا انسان با کمک و اتکالی به آن علاوه بر این که بتواند به حیات خود ادامه دهد و با یاری آن پله های ترقی و تعالی را طی کند و این نیروی عظیم چیزی نیست جز آبر قدرت عقل که انسان به مدد آن می تواند خلیفه الله باشد.

«اینک این همانندی انسان با خدا و برتری او بر همه آفریدگان عالم ظاهر و باطن، از چیست و از کجا می آید؟ از عقل! در اندیشه ی ناصر خسرو همانندی انسان با خدا به سبب عقل است. «شرف نفس مردم بر دیگر چیزها آن است که او مر عقل را پذیرنده است». (ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۴۱: ۱۹۲) و این یگانه وجود خرد پذیر (عاقل) فقط فرمانروای این جهان محسوس و موجودات آن نیست «خدا مردم را بر ملک باطن هم پادشاه کرده است» (همان: ص ۴۶۴)؛ و پادشاهی انسانی بر هر دو جهان از برکت وجود عقل است که موهبت الهی است و این موهبت جوینده «یابنده» است» (مسکوب شاهرخ، ۱۳۷۲: ۵۷)

عقل و خرد کیمیای سعادت

همه انسان ها طالب سعادت و رسیدن به خوشبختی اند و همگان جویای راهی برای دست یافتن به آن هستند. در این باره که راه کدام است و سعادت در چیست؟ دیدگاه ها متفاوت است؛ اما باید پذیرفت که هیچ کس طعم شیرین خوشبختی را نخواهد چشید مگر این که راهی مناسب را انتخاب کند.

ناصر خسرو رسیدن به خواسته های سعادت‌مندان را تنها در گرو گذراندن مسیرهای عقلانی می‌داند و سعادت را در مواردی می بیند که کمال واقعی انسان در آن‌ها متجلی است. از جمله:

ملک و بقاء:

ملک و بقاست کام تو وین هر دو کام را اندر دو عالم این بخرد عقل کیمیاست

(ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۷۳: ۱۳۴)

صلاح و نعمت:

خرد معدن خیر و عدل است و احسان

(همان: ۳۶۳)

خرد کیمیای صلاح است و نعمت

ارزشمند شدن شخصیت انسان:

کرد چنین در شاهوار مرا

سنگ سیاه بودم از قیاس و خرد

دینداری:

بر سر من تاج دین نهاد خرد سرو سهی کرد و بختیار مرا

(همان: ۶۱)

پرورش شخصیت انسان تا به سر حد کمال:

شاخ تو برآرد سر از ثریا

گر تخم تو آب خرد بیابد

(همان: ۸۳)

از طرف دیگر، ابوالعلا معری درک سعادت را دست یافتن به راه درست، رسیدن به تقوی و هدایت شدن می‌داند.

وَالْفِكْرَ أَعْمَلُهُ عَقْلٌ فَدَلَ عَلَى
لَيْلٍ قَدِيمٍ وَ صَبْحٍ بَعْدَهُ تَالٍ
(ابوالعلا معری، ۲۲۵: ۱۴۲۷)

(عقل اندیشه را به کار می‌گیرد که شب کهن را صبح پس از آن باز می‌شناسد)

الْعَقْلُ يُوضِحُ، لِلنُّسْكِ،
مِنْهُجاً فَأَخَذُ حَذْوَةَ

(ابوالعلا معری، ۱۴۲۷: ج ۲، ۳۵۲)

عقل، راه تقوی را روشن می‌کند پس از آن پیروی کن. (قلب کسی که در آن آتشی از عقل باشد در آن ظلمی باقی نمی‌ماند.)

لَوْ عَقَلَ الْإِنْسَانُ رَامَ الْهَدَى،
وَلَمْ يَبْتَ فِي التَّوَمِ، سَدْرَانَا
(همان: ۲۹۶)

(آدمی اگر بیندیشد، به هدایت دست پیدا میکند اما او پیوسته در خواب و حیران است.)

آنچه در این جا قابل ملاحظه است اینکه هر دو شاعر بهترین مسیر برای دستیابی انسان به سعادت را، راه روشن و خرد می‌دانند.

به نظر می‌رسد علی‌رغم این که هر دو آن‌ها دید دینی، مذهبی دارند و رسیدن به هدف و راه آن را در قالب اعتقاد داشتن بیان می‌کنند، ناصر خسرو با دید وسیع تر و جامع تری به موضوع نگاه کرده و نیل به اهداف را عملی تر و واضح تر نشان می‌دهد. او با حسی لطیف تر و بیانی شریں تر خرد را با تعابیر و مضامین زیبایی نشان می‌دهد، مثل آب که نماد زندگی بخش و پرورش دادن است:

گر تخم تو آب خرد بیابد
شاخ تو برآرد سر از ثریا
(قبادیانی ناصر خسرو، ۱۳۷۳: ۸۳)

و با کیمیایی که به شخصیت انسان ارزش می‌دهد که مثالش قبلاً ذکر شد و یا اینکه نتیجه عقلانیت انسان با رسیدن به مزایای ارزشمندی چون جنت می‌داند.

جانت ار یابد از خرد صورت
هم جنان یافتی، هم ریحان
(همان: ۳۷۹)

در حالی که ابوالعلا علی رغم زیبایی که به سبب ویژگی زبان عربی در کلامش ملحوظ است مضامین اشعارش غالباً تقییل به نظر می‌رسد.

اما از این مضامین و تعبیر که بگذریم، آیا بشر به این درجه از تأمل و تفکر خواهد رسید که با مطالعه ی بیشتر و تحقیق عمیق تر راه واقعی را تشخیص دهد و اهدافش را با دید واقع بینانه و خردمندانه برای خود ترسیم کند؟

باید قبول کرد و باور داشت که با وجود گذشت سالیان دراز از عمر علم و تحقیق و تتبع، اهداف برخی از انسان ها هنوز محدود و محبوس در دایره ای است که حول محور نفسشان می چرخد و راهی راهی است که منتهی به بدبختی و سقوط آن‌ها به پایین ترین درجه ی انسانیت است. از طرفی باید دانست و امید داد که بیرون رفتن از این حیطه و تحت الشعاع قرار دادن مصیبت های آن، تنها با مدد از عقل امکان پذیر است، که البته نتیجه ی آن عاقبتی سبز خواهد بود. مولوی نیز می گوید:

عقل را خدمت کنی در اجتهاد پاس عقل آنست کافزاید رشاد
(مولانا جلال الدین بلخی، ۱۳۸۷، ۲۷۱)

«هنگامی که حق انسانیت را بجای می‌آوری، خود عقل سپاس تو را خواهد گفت: و سپاس چنین است که با دیدن کوشش و تقلا در راه اعتلای آن، تمام راه های رشد و تکامل به تو نشان می‌دهد و درون تو از ذوق الهی سرشار می‌کند» (جعفری محمد تقی، ۱۳۵۹: ۱۱۵)

مقایسه اندیشه ناصر خسرو با تفکرات ابوالعلا مغری

اندیشه ی ناصر خسرو متأثر از طریقه باطنیه اسماعلیه و آراء پیروان خلفای فاطمی مصر و مغرب است و شیعه سبعیه، باطنیه اسماعلیه به هفت درجه مراتب قائل بودند که ناصر خسرو به مرتبه ی حجتی رسیده بود حجت خراسانی.

«ناصر خسرو داشتن اخلاق پسندیده را به امید یافتن بهشت و رستن از دوزخ واجب و علت در حصار دین و خرد بودن خود را، ترس از عذاب ابدی و دوزخ می‌داند. از شکوه بهشتی و از شراب آمیخته به کافور که دارای مهری از مشک است و از دختران زیبا گفتگو می‌کند. در جایی دیگر بهشت را نفس انسان کامل و دوزخ را نفس انسان جاهل می‌داند. با تمام این تفصیل ناصر خسرو در خدانشناسی و دینداری فردی استوار است». (ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۶۸: ۹)

«ابوالعلا معتقد است که آدمی اگر نیکی انجام می‌دهد به تکلیف است و اگر مرتکب شری شود طبیعت و سرنوشت اوست. با وجود این، او در اشعار خود از خصائل نیک بسیار سخن می‌راند و می‌گوید اگر آدمی خیر را دوست بدارد سعادت و لذت خود را در آن می‌یابد. از دیدگاه او خیر را به این جهت که خیر است باید خواهان آن بود، نه به خاطر منافع آن و نباید آن را هدف قرار داد. چرا که هر خیری منقلب به رنج است و در صورت خاضع بودن در برابر عقل می‌تواند حقیقی باشد». (حنا الفاخوری، ۱۳۶۱: ۵۱۱)

«ابوالعلا معتقد به وجود خداوند است ولی اعتراف می‌کند که به حقیقت آن پی نبرده است. او کمالات باری تعالی را اذعان دارد و عالم را آفریده‌ی او می‌داند و پاره ای از فرامین دین را به جا می‌آورد و از دین به نیکی یاد می‌کند، به رغم اینکه در پاره ای از موارد به صراحت دین را انکار می‌کند و گاه همه ی ادیان را در ظلالت برابر می‌شمارد. همواره زیباترین عبارات در باب فضیلت و تقوی و عبادت در کلام او پیدا می‌شود. هر چند در ایمان او نوعی پریشانی قابل ملاحظه است اما، به رستاخیز معتقد است.» (همان: ۵۱۰)

منشا عقل در اندیشه ناصر خسرو

اینک برای پی بردن به سرچشمه‌ی استنباط و نشانه‌هایی از تاریخ و سنت عقل و گذرگاههای مسیر پیچیده و چندین جانبه این مقوله ذهنی در اندیشه‌ی متفکری چون ناصر خسرو لازم است به بررسی چندین مقوله پرداخته شد. از جمله، وضع فرهنگی اجتماعی زمان او و آشنایی با فرقه‌های مختلفی که در دوران حیات وی بوده‌اند نیز مطالعات وسیع و چند بعدی او در کتابهای قرآن، اخوان الصفا و پیشگامان او نقشی که این موارد در عقل‌گرایی او ایفا کرده‌اند.

عقل در اندیشه‌های ابوالعلا معری

ابوالعلا عقل را هدیه‌ای الهی می‌داند که در اختیار تمامی انسانها بطور یکسان گذاشته شده است؛ اما با توجه به شناختی که از جو حاکم زمان خویش داشته است، اعتقاد دارد که برخی از مردم به خصوص زمامداران جامعه؛ این موهبت الهی را قدر نمی‌دانند و بر خلاف خط مشی عاقلانه رفتار می‌کنند.

او برای زیبا جلوه دادن عنصر عقل، آن را در مقابل صفاتی چون نادانی، هوای نفس، خوی حیوانی، جهل و گمراهی قرار می‌دهد و رسیدن به سعادت واقعی را منوط به معقول فکر کردن، عاقلانه زندگی کردن، خردمندانه دیدن و اندیشمندانه رفتار کردن می‌داند.

از جمله مواردی که از دید ابوالعلا بسیار مهم می‌نماید، مقدم بودن معقول بر منقول است. او در ادبیات زیادی به این مسئله اشاره می‌کند و پذیرفتن حرفهای غیر معقول و غیر منطقی را یکی از دلایل گمراهی انسان می‌داند و بر خلاف عده‌ی زیادی از مدعیان دین؛ بر این امر مصر است که بنیاد دین و ایمان بر پایه‌ی عقل است نه بر پایه‌ی نقلها بی اساس و بی ریشه. با کمی توجه به اشعار وی در می‌یابیم، جامعه‌ای که او در آن می‌زیسته از جمله جوامعی بوده که منقول قبل از معقول پذیرفته می‌شده است.

از نظر او اختلافات بین جوامع و ادیان در شکل استفاده از عقل و میزان رشد یافتگی آن است و اگر تمامی افراد متعلق به جوامع و ادیان مختلف عقلشان به آن میزان رشد یافتگی برسد که همگی این گوهر الهی را آن طور که شایسته است درک کنند؛ تفاوت و مرزهای اندیشه از بین می‌رود و تمامی انسانها یک امت واحد را تشکیل می‌دهند.

اصل و اساس تمامی دین‌ها بخصوص دین اسلام بر پایه‌ی عقل، منطقی و استدلال عقلانی است و این ودیعه‌ی الهی در تمامی اصول و فروع ادیان ساری و جاریست. ابوالعلا نیز با اشرافی که در علوم دینی داشته، این مطلب را بخوبی دریافته و با بیانی متین و استوار عقل پویا را بهترین مذهبها عنوان می‌کند و مذهب را عین عقل و عقل را عین دین می‌داند. چنانچه دینی که همراه با عقل اندیشه و تفکر نباشد، مساوی ضلالت و گمراهی قلمداد می‌کند.

به طوری که از دید ابوالعلا انسان فاقد عقل غریب است، چرا که کسی که در کجراهه قرار گرفت و از راه اصلی که همان راه تکامل است منحرف شد، انسان تنهایی است که آشنایی جز غربت نخواهد داشت.

با توجه به جو حاکم بر اجتماع زمان ابوالعلا که پر از بی عدالتی و ظلم بوده است، واضح است که مسائل عقلانی و به طور کلی عقل در آن اجتماع گوهری نایاب بوده، که مردمان آن روزگار بخصوص مدعیان حکومت از آن خبری نداشته‌اند. پیداست در چنین جامعه‌ای عقلا، انسانهایی مظلوم و طرد شده و جاهلان بی فکر، افراد مفرح و پذیرفته شده‌ای بوده‌اند.

همان طور که از اشعار این حکیم والا مقام، به عنوان فردی دردمند و با احساس بر می‌آید، در چنین جوی منقولات بی پایه و اساس به راحتی جای خود را به مقولات می‌دهند و آنهایی که طالب منفعت شخصی و مصلحت فردی خود هستند، با حرف‌هایی

که متکی بر احساسات دینی مردم بوده، از جهل اجتماع استفاده کرده و منافع خود را به دست آورده اند. نهایت امر چنین خواهد شد که افراد جاهل بر صدر نشینند و عزت ببینند و عقلا از کمترین ارزشی برخوردار نباشند، چرا که افکار اندیشمندان ایشان جز ضرر رسانیدن به منفعت طلبان بی باک نخواهد بود.

مضمون کلام او را می‌توان چنین به بیان نمود.

جاهلان سرو شد ستند و زبیم
عاقلان سر در کشیده در گلیم
(مولوی، بی تا، دفتر چهارم: ۳۶۳)

خرد و نفس

«خود طبیعی آدمی بدان جهت که در نقاط تقاطع ماده و حیات طبیعی غوطه می‌خورد. وضع وجودیش شبیه به نمرود است که جهان و انسان را در راه رسیدن به خواسته هایش به آتش می‌کشد، در حالی که عقل و جان پاک انسان مانند ابراهیم خلیل است که در راه حق خود را به آتش می‌اندازد». (همان: ۹۸)

نفس نمرود است و عقل و جان خلیل
روح در عین است و نفس اندر دلیل
(مولانا، بی تا: ۱۲۹)

ناصرخسرو خور و خواب را از نشاهای حاکمیت نفس می‌داند و معتقد است تا وقتی که انسان تسلیم نفس خود باشد و کارش گذراندن اعمال نفسانی، از عقل خبری نیست؛ و زمانی که انسان امیر نفس خود شد و افسار نفس را در دست گرفت، آن گاه قدرت خردمندی در او بروز می‌کند و می‌تواند موفق باشد و گوی سبقت را در میدان زندگی برآید:

این کالبد خوش خوار تو گرگی است
وین جان خردمند یکی میش نزار ست
گوی از همه مردان خرد جمله ربودی
گر میش نزار تو بر این گرگ سوار است
(ناصرخسرو قبادیانی، ۱۳۷۳: ۱۰۹)

ابوالعلا نیز بیتی با همین مضمون، البته در قالب نصیحت این چنین بیان می‌کند:

تُنَازِعُنِي إِلَى الشَّهَوَاتِ نَفْسِي
فَلَا أَنَا مُنْجَحٌ أَبَدًا وَلَا هِيَ
(ابوالعلا معری، ۱۴۲۷: ج ۲، ۳۴۹)

(اندرونم مرا به سوی شهوات سوق می‌دهد در این صورت نه من رستگار می‌شوم و نه خود او).

براستی «آنجا که بشر بینوا با وجود تعقل صحیح نمی‌تواند به جهت بازیگری طبیعی که به وسیله‌ی حواس و فعالیت‌های ذهنی روی واقعیات انجام می‌دهد، واقعیات را در یابد، اگر عقل را هم از دست بدهد، یا آن را دستخوش هوا و هوس و خواسته‌های غریز بسازد، چه نتیجه‌ای عاید او خواهد گشت؟» (محمد تقی جعفری، ۱۳۵۹: ۱۰۲)

در جایی دیگر ابوالعلا بیان می‌کند که همراهی با طبیعت و نفس انسانی مساوی با جهل و گمراهی است؛ و انسان عاقل کسی است که با فراست تمام از چنگال فریبش جان سالم به در می‌برد:

حَيْلٌ تَمُنُّ عَلَى الْأَنَا
م فَادْمَعُ الْعَقْلَاءِ هَمَلٌ
(ابوالعلا معری، ۱۴۲۷: ج ۲، ۲۰۸)

(نیپرنگ‌هایی قصد مردم کرده است، پس اشک‌های خردمندان جاری است).

اما بشر باید درک کند که «عقل و فرشته ملکوتی دو صورت از یک حقیقت اند» (جعفری محمد تقی، ۱۳۵۹، ک ۱۰۴).

عاقل و جاهل حقیقی و واقعی

کامروایی ها و شکست های انسان همیشه محصول فکر اوست. تفکری که بعضی را به اوج عزت و برخی را به ذل حسیض، یکی را در بلندای شکوه و افتخار قرار می دهد و دیگری را در دره سقوط و ناامیدی.

به طور کلی زمام سرنوشت هر کسی به دست افکار جاهلانه یا عاقلانه اوست. پاسخ به اینکه کدام بهتر است، آن قدر ملموس و عیان است که حاجتی به بیان نیست، اما آنچه مهم است ذهنیت ها و دیدگاه های افراد نسبت به عاقلان و جاهلان است. دیدی که حاصل تجربه ی عمل هر کس است، ذهنیتی که نتیجه ی بهره مندی یا زیان دیدن از آنهاست.

ناصرخسرو نیز بنا به تجربه ای که دارد هر کدام را تعبیر و تفسیر می کند. حال به نظرات راجع به بی خردان و جاهلان پرداخته می شود، که تمام آن ها بی شک حاصل تجربه هایی است که از این گروه دارد و بدین ترتیب آن ها را با تعبیری نه چندان خوشایند معرفی می کند. گاهی آن ها را مدعیان عقل می شمارد که شان و مرتبه شان فروتر از حیوان و ستور یا انسان های بی مغز است:

داند عاقلان جهان کاین کبوتران	آب و خورش همی همه از عمر ما خورند
اینها نیند سوی خرد بهرت از ستور	هر چند بر ستور خداوند و مهترند
گر سر ز معدن عقل است و آن مغز	اینها همه سوی خردمند بی سرند
	(ناصرخسرو قبادیانی، ۱۳۷۳: ۱۷۳)

و زمانی جاهل را فرد بی ثمر و بی خاصیتی می داند که هیچ بار و بری ندارد و فقط از نظر ظاهری رشد می کند:

اگر بار خرد داری و گر نی	سپیداری سپیداری سپیدار
	(همان: ۲۰۲)

و نیز بی خردان بی فضل، را وصله ی نا هم رنگی در جمع خردمندان می شمارد:

در صدر خردمندان بی فضل نه خوب است	چون رشته لولو که بود سنگ میانش
	(همان: ۲۷۴)

و اما ابوالعلا نتیجه بی خردی و جهل را با تعبیری ملموس تر واقعی تر بیان می کند:

العقلُ إنْ يُضَعَفُ یَکُنْ مَعَ	هذه الدّٰنیا، کعاشقٍ مومسٍ تُغْوِیهِ
أَوْ یَقْوُ فَهِيَ لَهْ کَحَرِّهِ عَاقِلٍ	حَسَنَاءٍ یَهْوَاهَا وَ لَا تُهْوِیهِ
	(ابوالعلا معری، ۱۴۲۷: ج ۲، ۳۵)

(اندیشه وقتی رو به سستی می نهد یا این دنیا بسان عاشقی و اله است که فریبش می دهد)؛ اما اگر اندیشه توان داشته باشد دنیا بسان زنی آزاده است که مرد او را دوست دارد ولی او میلی به مرد ندارد).

بدین ترتیب او حاصل جهالت را هلاکت می پندارد.

نتایج کلی تحقیق:

- ۱- پیشگامان ناصرخسرو و ابوالعلا عقل گرا هستند بطوری که بر اساس استدلال آن‌ها در توحید، یگانگی خدا را می‌پذیرند.
- ۲- در اندیشه ناصرخسرو عقل و خرد دو مفهوم متفاوت دارند - اما ابوالعلا معتقد است که عقل و خرد به یک مفهومند.
- ۳- ناصرخسرو معتقد است که خرد نیرویی است که انسان را به انجام اعمال خیر سوق می‌دهد و عقل او را از انجام اعمال شر باز می‌دارد ولی ابوالعلا معتقد است که اگر آدمی کار نیکی انجام می‌دهد به تکلیف است و اگر مرتکب شر می‌شود طبیعت و سرشت اوست.
- ۴- ناصرخسرو و ابوالعلا پیرو مکتب وحی الهی و متعهد به پیغمبر و پیروی از ائمه هستند و در این راه از عقل و خرد به عنوان راهنما یاد کرده‌اند.
- ۵- در اندیشه این دو دانشمند عقل و خرد پیوندی جدا ناپذیر با دانش دارند.
- ۶- در اندیشه ی ناصرخسرو عقل به خدمت دین در آمده اما در افکار ابوالعلا دین را عین عقل و عقل را عین دین می‌داند.
- ۷- در نظر ناصرخسرو هدف از انجام اعمال خیر یا شر رسیدن به بهشت و دوزخ است اما در نظر ابوالعلا کار خیر را نیاستی برای نیل به بهشت یا گرفتار شدن به جهنم انجام دهد بلکه باید عمل را بخاطر خود عمل انجام داد.
- ۸- عقل و خرد در امور مربوط به زندگی مادی و معنوی و رسیدن انسان به بهشت یا دوزخ نقش اساسی دارند و بدلیل نامحدودیتها و ویژگی‌هایی که دارند توان رسیدن به حقیقت و درک معرفت را ندارند.
- ۹- عواملی همچون (۱) حواس ظاهری (۲) هواهای نفسانی (۳) وهم و دینداری (۴) عدم ثبات و پایداری را مانع شناخت عقل و خرد می‌داند.
- ۱۰- عقل از درک حقیقت ناتوان است دریافت‌های حاصل از آن محدود و ناپایدار و غیر قابل اعتماد است.
- ۱۱- عقل و خرد برای دریافت حقایق باید (۱) موانع را از مسیر حرکت به سوی کمال بر طرف کند (۲) از پروردگار کمک بگیرد (۳) روشنگری عقل از وابستگی‌ها و منیت‌ها رها شود تا به هدف برسد.
- ۱۲- عقل و خرد راهنمای انسان بوسیله‌ی واسطه‌هایی از جانب پروردگار صادر می‌شود. معرفت و دریافت‌های حاصل از عقل و خرد مطمئن و پایدار و ایمن است.
- ۱۳- ناصرخسرو و ابوالعلا عقل و خرد را دو ابزار شناخت و درک حقیقت می‌داند.
- ۱۴- برای عقل و خرد یک سرچشمه قائل هستند.
- ۱۵- عقل و خرد تسلیم پروردگار و تحت امر او هستند.
- ۱۶- دل‌هایی که ابزار شناخت که همان عقل و خرد هست دارد آینه‌گون و صاف و صیقلی و زلال و شفافند، عاقل واقعی برای دریافت حقیقت از راه عقل و خرد و به حواس ظاهری بسنده نمی‌کند و او با حواس دیگری با چشم و گوش و دل حقایق را از ماورای ماده دریافت می‌کند.
- ۱۷- انسان‌های جویای حقایق از راه تفکر و اندیشه به مقامی می‌رسد که پروردگار فکر و اندیشه او را جایگاه راستی و محل دریافت حقایق و اسرار جهانیان می‌کند برای رسیدن به خوشبختی و سعادت.
- ۱۸- عقل و خرد نیرویی هستند که برای دریافت حقایق باید موانعی را از مسیر خود دور کنند در این راه هر دو نیاز به یاری پروردگار و راهنمایی صاحب اندیشه آگاه دارند.

- ۱۹- ناصر خسرو و ابوالعلا معری موانعی را بیان می کند که باعث عدم دریافت حقیقت از طریق عقل و خرد می شود (۱) نفس (۲) شرب خمر (۳) نفس جوانی
- ۲۰- افکاری که ابزار شناخت می شود و راه رسیدن را به بلندای شکوه و افتخار هموار می کنند باید آینه گون و صاف و صیقلی و زلال و پاک باشد.
- ۲۱- عاقل برای دریافت حقیقت از طریق عقل به حواس ظاهری بسنده نمی کند و او را با حواسی دیگر با چشم و گوش و حقایق را از عالم ماورای ماده و جسم دریافت می کند.
- ۲۲- غذای عقل، علم است که خدا علم و آگاهی و دانش خود را از راه «رسول و کتاب» به سوی مردم می فرستد.
- ۲۳- هر چه انسان میزان عقلش بالا رباشد به همین میزان ایمانش بیشتر است و از کفر بر می گردد. دنیا را مذمت می کنند. این بخاطر ناپایداری دنیا است که بر خلاف عقل و خرد است که پایدارند.
- ۲۴- تفاوت انسان با حیوان نه تنها در قدرت تکلم است بلکه در داشتن عقل و خرد نیز هست. فردی که وجود گرانبهایش مقدم بر کلام است.
- ۲۵- عقل و خرد هم مثل دل برای دریافت حقایق باید موانعی را از مسیر خود دور کند و هر دو نیاز به یاری پروردگار و راهنمایی افراد آگاه دارند.
- ۲۶- نفسانیات بدلیل محدودیتها و ناراستی ها، در مقابل عقل و خرد می ایستند و قدرت درک و خرد ورزی را که لازمه دستیابی شناخت رموز هستی است را ندارد.
- ۲۷- عقل در راه رسیدن به حقیقت دل را یاری می کند آلودگی های مادی را می زداید و از شهر دل پاسبانی نمی کند.
- ۲۸- عقل و خرد راهنمای کامل و زیر بنای هستی است و بدون واسطه از ذات پروردگار صادر می شود این عقل برتر و بالاتر از حد درک و فهم انسان هاست.

منابع

- ۱- نهج البلاغه. ترجمه سید جعفر شهیدی. چاپ هشتم. انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۷۴ش.
- ۲- نهج البلاغه. ترجمه و شرح سید علینقی فیض الاسلام. تهران: مرکز نشر آثار فیض الاسلام، ۱۳۷۰ش.
- ۳- اخوان الصفا، رسائل اخوان و خلان الوفا، بیروت: مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۵ه.
- ۴- ارسطو طالیس، رساله نفس. ترجمه افضل الدین کاشانی، اصفهان: تایید، ۱۳۳۴ش.
- ۵- اسکندری، احمد و عنانی، مصطفی. الوسیط تاریخ تاریخ ادبیات عرب. ترجمه دکتر سید محمد رادمش، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۷۲ش.
- ۶- المعری، ابوالعلا، دیوان لزوم مالایلم. بیروت: دارصادر ۲۰۰۶ م - ۱۴۲۷ ه
- ۷- جعفری، محمد تقی. سبک شناسی. عقل و عاقل و معقول. تهران: نهضت زنان مسلمان، ۱۳۵۹ش.
- ۸- حنا، الفاخوری. تاریخ ادبیات عربی. ترجمه عبد الحمید آیتی. تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۱ش.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین. با کاروان حله. تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۶۲ش.
- ۱۰- سجادی، سید جعفر. فرهنگ معارف اسلامی. چاپ دوم. تهران: انجمن ایرانشناسی فرانسه، ۱۳۵۸ش.
- ۱۱- سنایی، دیوان سنایی. چاپ اول. تهران: موسسه انتشارات نگاه، ۱۳۷۵ش.
- ۱۲- سجستانی، ابو یعقوب. کشف المحجوب، انجمن ایران شناسی فرانسه در ایران، ۱۳۵۸ش.

- ۱۳- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات ایران [خلاصه جلد اول و دوم]. چاپ یازدهم. تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۷۳ش.
- ۱۴- فروزانفر، بدیع الزمان. مباحثی از تاریخ ادبیات ایران. تهران: دهخدا، ۱۳۵۴ش.
- ۱۵- ناصر خسرو قبادیانی. جامع الحکمتین. به تصحیح و مقدمه هنری کریمین و دکتر محمد معیین. تهران ۱۳۳۲ش.
- ۱۶- ناصر خسرو قبادیانی. گزیده اشعار به نقل از دکتر جعفر شعار. انتشار مطبوعاتی علمی تهران ۱۳۶۸ش.
- ۱۷- ناصر خسرو قبادیانی. زادالمسافرین، ترجمه بذل الرحمن. برلین. کاپیانی، ۱۳۴۱ش.
- ۱۸- ناصر خسرو قبادیانی، سفرنامه ناصر خسرو. تهران ۱۳۵۶ش.
- ۱۹- کلینی، محمد یعقوب. اصول کافی. ترجمه و شرح جواد مصطفوی. تهران: بی تا، ۱۳۴۸ش.
- ۲۰- کلینی، رازی. اصول کافی. ترجمه و شرح جواد مصطفوی، تصحیح رینولد نیکسون تهران انتشارات مولی. بی تا.